

روشنفکر و قدرت

گفتگویی میان میشل فوکو و ژیل دلز در حال و هوای دهه هفتاد

اصل این گفتگو در مجله L'Arc به چاپ رسیده است. این گفتگو در چهارم مارس ۱۹۷۲ صورت گرفته و توسط مارک سیم Mark Seem از فرانسه به انگلیسی برگردانده شده است. متن فارسی، ترجمه‌ای است از متن انگلیسی که در مجله Telos 16 (Summer 1973) به چاپ رسیده است.

□□ ترجمه: دکتر حمید عضدانلو

- از دانشگاه آزاد اسلامی

زندان، که زندانیان بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند. بنابراین گفته‌آن مائوئیست کاملاً خطاست که تصور کند شما با به اجرا درآوردن تئوری خود به عمل روی آوردید. در چارچوب ارتباط سنتی میان تئوری و عمل، کار شما نه اجرای تئوری، نه برنامه‌ای اصلاحی reform، و نه یک تحقیق و بررسی بود. به طور کلی کار شما چیز دیگری بود: یک نظام بازگو کننده، در اثری کلی، که هم از نظر تئوری و هم از نظر عملی قطعه قطعه و مجزا از هم بودند. در نظر ما روشنفکر دیگر تجلی گریا نمایندۀ آگاهی نیست. کسانی که کار و تلاش می کنند دیگر توسط حزب یا اتحادیه کارگری نمایندگی نمی شوند، که این خود در حقیقت ملغی کننده حق نمایندگی کردن آگاهی آنها از طرف حزب و یا اتحادیه کارگری است. چه کسی حرف می زند و چه کسی عمل می کند؟ همیشه اشکال متعدد، چه در میان کسانی که حرف می زند و چه در میان کسانی که عمل می کنند، وجود دارد. دیگر چیزی به نام نمایندگی وجود ندارد، بلکه فقط عمل است که وجود دارد. عمل تئوری و فعل عمل، در ارتباط با بازگو کننده ها و شبکه ها.

میشل فوکو: به نظر می رسد که از نظر سنتی، فرآیند سیاسی شدن روشنفکر دو نقطه عزیمت داشته است: اول، موقعیت او به عنوان یک روشنفکر در جامعه بورژوازی، در یک نظام تولید سرمایه داری، در درون ایدئولوژی تولید شده یا تحمیل شده از طرف این نظام (استثمار شدن، به بدبختی کشیده شدن، نادیده گرفته شدن، «لعنت» شدن، متهم به خرابکاری، فساد و غیره)؛ و دوم، گفتن خود او که بعضی حقایق را آشکار کرده، و به ارتباطاتی سیاسی در جایی پی برده که هیچ یک از آنها درک نمی شده. این دو شکل سیاسی شدن نه نسبت به یکدیگر بیگانه بودند و نه ضرورتاً بر روی هم منطبق. یک نمونه «تفرین شده» cursed و یک نمونه «سوسیالیست» socialist وجود داشت. در برخی از دورانها که عکس العمل خشونت آمیز از طرف حکومت نشان داده می شود، این دو شکل سیاسی شدن به آسانی مغشوش می گردند: بعد از ۱۸۴۸، بعد از کمون، و بعد از ۱۹۴۰. زمانیکه «حقایق» آشکار گردیدند، روشنفکر مطرود و مورد آزار واقع شد. هنگامی که به او این اجازه داده نشد که بگوید فرمانروا جامه ندارد. روشنفکر حقیقت را به کسانی می گفت که هنوز آنرا نمی دیدند و به نام

میشل فوکو: یک مائوئیست به من گفت «من این مسئله را که چرا سارتر با ماست درک می کنم. من به چرایی و چگونگی فعال بودن سیاسی او پی برده ام. با بسط این نکته، تا حدودی متوجه می شوم که چرا شما نیز فعال هستید، زیرا این شما بودید که موضوع محدودیت و زندان را مطرح کردید. اما در مورد دلز، من هیچ چیز را درک نمی کنم.» این پرسش مرا متحیر ساخت، زیرا چرایی این مسئله از نظر من بدیهی و آشکار است. ژیل دلز: شاید به این خاطر باشد که ما در فرآیند حیات ارتباط تازه ای میان تئوری و عمل قرار گرفته ایم. گاهی اوقات عمل به عنوان اجرای تئوری یا ثمره آن تلقی می شد. در مواقعی دیگر، عمل به عنوان عروج ضروری برای تئوری، و به عنوان نیرویی خلاق برای شکل گرفتن آینده تئوری درک می شد. بهر حال، در هر دوی این دعاوی ارتباط میان تئوری و عمل به عنوان فرآیندی یک کاسه و کلی دیده می شود. ممکن است برای ما سؤال به صورت متفاوتی طرح گردد. ارتباطات میان تئوری و عمل بیشتر متمایز و شکسته می باشند. از یک طرف، یک تئوری همیشه موضعی بوده، وابسته به قلمروی کوچک و قابل اجرا در قلمروهایی کم و بیش منزوی است. ارتباط اجرایی هرگز یک ارتباط همانند نیست. از طرف دیگر، به محض اینکه تئوری به قلمرو خود بازگردد، به موانعی برخورد می کند که برای رهایی از آنها، ناگزیر باید به الگوی دیگری از گفتمان متوسل شد (این همان الگویی است که سرانجام باعث عبور به قلمروی متفاوت می شود). عمل اثری کلی برای تقویت از یک نقطه تئوری به نقطه ای دیگر، و تئوری تقویت از یک عمل به عمل دیگر است. هیچ تئوری ای نمی تواند بدون برخورد با نوعی مانع رشد نماید، و این وظیفه عمل است که از آن مانع عبور کند. از اینرو، در مورد شما باید گفت که شما شرایط محیطی تحدید و زندان را توسط یک تجزیه و تحلیل نظری آغاز کردید: نوانخانه وابسته به روان پزشکی جامعه سرمایه داری قرن نوزدهم. سپس این نیاز را احساس کردید که اجازه دهید زندانیان خود برای خود سخن بگویند، و خود بازگو کننده خود باشند (یا شاید، در ارتباط با آنها، شما از پیش بازگو کننده بودید). زمانی که شما گروه اطلاعات زندان را سازمان دهی کردید، کار شما بر همین اساس استوار بود: بوجود آوردن شرایطی در

شده که بیش از هر کس به آن اهمیت می‌دهند، که در این صورت نمی‌توان نام رفورم بر آن نهاد: در اینجا «رفورم» به صورت عملی انقلابی درمی‌آید که، به جهت ویژگی جانبدارانه آن، در طلب به زیر سوال کشیدن کل ساختار قدرت و سلسله مراتب آن است. این امر کاملاً در زندانها مشهود است: کوچکترین و معتدلترین درخواست زندانیان کافی بود تا باعث شود که شبه رفورم پلیون Plevon از هم فرو بریزد.^۲ اگر بچه‌های کوچک اجازه اعتراض داشتند، و یا حتی سئوالات آنها در مهدکودکشان شنیده می‌شد، همین کافی بود تا انفجاری در کل نظام آموزشی بوجود آید. در حقیقت نظامی را که ما تحت آن و در آن زندگی می‌کنیم قادر به تحمل هیچگونه یورش نیست، که این خود منبع ضعف بنیانی آن در همه زمینه‌ها و نیرویی برای سرکوب جهانی شده است. به عقیده من، شما، هم در کتابهایتان و هم در قلمرو عمل، اولین کسی بودید که درسی اساسی به ما آموخته‌اید: بی‌اعتباری و خوار شمردن صحبت کردن برای دیگران. منظور من اینست که: ما یک بازی نمایندگی را بنا کردیم. ما گفتیم که این بازی تمام شد. ولی ما اثرات این تغییر و تبدیل تئوریک را ترسیم ننمودیم - یعنی اینکه لازمه تئوری اینست که آخرالامر مردم خود درگیر شده و خود برای خود سخن بگویند.

میشل فوکو: و زمانیکه زندانیان تصمیم گرفتند برای خود سخن بگویند، آنها تئوری زندان، تئوری نظام کیفری، و تئوری عدالت خود را داشتند. آنچه اهمیت دارد چنین شکلی از گفتمان علیه ساختار قدرت می‌باشد، یعنی ضد گفتمانی که توسط زندانیان و کسانی که متخلف نامیده می‌شوند پیش کشیده شده، و نه یک تئوری تخلف. مسئله زندان یک مشکل محدود و حاشیه‌ای است، چرا که فقط حدود صد هزار نفر در سال زندانی می‌شوند. امروزه در فرانسه، شاید حدود سیصد یا چهارصد هزار نفر از مردمی وجود داشته باشند که به زندان رفته‌اند. ولی همین مسئله حاشیه‌ای مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. من از این شکفت زده شدم که مردم بسیاری که خود به زندان رفته بودند علاقمند به آگاهی در مورد این مسئله بودند. همچنین از این شکفت زده شدم که مردم بسیاری که گفتمان زندانیان را درک نمی‌کردند، بالاخره آنرا درک نمودند. ما چگونه می‌توانیم این مسئله را توضیح دهیم؟ آیا دلیل این امر این نیست که، در کل، نظام کیفری نظامی است که در آن آمریت خود را به روشنی تمام، به عنوان آمریت، به نمایش می‌گذارد؟ شخص را به زندان افکندن، او را در آنجا نگاهداشتن، از غذا و گرما محروم‌تر کردن، اجازه خروج، عشق ورزیدن، و غیره به او ندادن، یقیناً احمقانه‌ترین شکل قابل تصور تجلی آمریت است. روز گذشته با زنی صحبت می‌کردم که مدتی را در زندان سپری کرده بود. او به من گفت: «گاهی به این حقیقت فکر می‌کنم که مرا، زنی که چهل سال از عمرش می‌گذرد، روزی با تغذیه با نان خشک تنبیه کردند» آنچه در این مورد تکان دهنده است فقط کوه کانه بودن اعمال آمریت نیست، بلکه هم چنین کلبی و غیر انسانی بودن اعمال است که در مطرودترین، بی‌اساس‌ترین، و ابتدایی‌ترین شکل آن اعمال می‌شوند. در کودکی به ما درباره محدود کردن شخص به نان و آب آموخته‌اند. زندان تنها مکانی است که در آن آمریت خود را، در ابعاد افراطی، به صورتی آشکار و برهنه متجلی کرده و به عنوان آمریت اخلاقی توجیه می‌گردد. «من یقیناً این حق را دارم که تو را تنبیه کنم، چرا که تو می‌دانی که در دزدی، قتل و... زبان‌آور

کسانی می‌گفت که قادر به گفتن آن نبودند: آگاهی و سخنوری. آنچه را که اخیراً روشنفکران به آن پی برده‌اند اینست که توده‌ها دیگر جهت آگاهی به آنها نیازی ندارند. توده‌ها خود به خوبی و حتی بهتر از روشنفکران می‌دانند، و به خوبی نیز آنرا بیان می‌کنند. اما یک نظام قدرت وجود دارد که از ابراز این گفتمان و دانش ممانعت کرده، آنرا مطرود و نامعتبر جلوه می‌دهد. این امر فقط از طریق سطوح بالاتر سانسور صورت نمی‌گیرد، بلکه ریشه‌ای عمیق و نافذ در کل شبکه اجتماعی دارد. روشنفکران خود نیز بخشی از این نظام قدرت هستند: این پندار که آنها نمایندگان «آگاهی» بوده و گفتمان بخشی از این نظام است. نقش روشنفکر دیگر این نیست که خود را کمی جلوتر یا در کنار قرار داده تا از آن طریق حقیقت ناگفته را بیان کند. در عوض روشنفکر می‌بایستی بر ضد اشکال مختلف قدرتی مبارزه نماید که خود نیز هم موضوع و هم ابزار آن است: در درون قلمرو «دانش»، «حقیقت»، «آگاهی»، و «گفتمان».

به همین دلیل است که تئوری هرگز بیانگر، ترجمان و یا راهنمای عمل نیست: تئوری خود یک عمل است. اما همانطور که شما اشاره کردید، محدود به شرایط مشخص بوده و عمومیت ندارد. تئوری درگیر مبارزه‌ای بر ضد حکومت است تا از آن طریق قدرت و آمریت را آشکار کرده، و درجایی که بیش از هر زمان قابل رؤیت و خائنه هستند باعث تضعیف آنها گردد. این یک مبارزه برای نائل شدن به آگاهی prise de conscience ناگهانی نیست (اکنون مدتی است که توده‌ها به آگاهی به عنوان دانش دست یافته‌اند و آگاهی به عنوان سوژه توسط بورژوازی تحت کنترل درآمده و اشغال شده است)، بلکه برای تحلیل بردن و تسخیر آمریت - نه توسط بازپس گرفتن آن جهت آگاه کردن توده‌ها - همراه با همه کسانی است که برای آن مبارزه می‌کنند. یک «تئوری» نظام موضعی و مشخص این مبارزه است.

ژیل دلز: درست است؛ یک تئوری دقیقاً مانند یک جعبه ابزار است و هیچ کاری با دال signifier ندارد. تئوری باید کاربرد داشته و کار کند. و آنهم نه برای خود. اگر مردمی نباشند که از آن استفاده نمایند آن وقت یا تئوری بی‌ارزش است و یا زمان استفاده از آن نرسیده. این امر شامل خود نظریه پرداز نیز می‌شود که بدین ترتیب نمی‌توان نام نظریه پرداز بر او نهاد. انسان به تئوری بازمی‌گردد، بلکه تئوری دیگری ساخته می‌شود و یا باید ساخته شود. عجیب اینجاست که یک نویسنده رومان، پروست Proust، به عنوان یک روشنفکر ناب، این مسئله را به روشنی بیان می‌دارد: کتاب مرا به عنوان عینکی در نظر بگیرید که از پشت آن به بیرون نگاه می‌کنید، و اگر این عینک به چشم شما نخورد عینک دیگری انتخاب نمایید؛ ابزاری برای خود انتخاب کنید که ابزار ضروری پیکار باشد. تئوری عمومیت ندارد، بلکه تولید و تکثیر می‌شود. این آمریت است که ذاتاً و طبیعتاً عمومیت می‌بخشد، و همانطور که شما اشاره کردید، تئوری اساساً ضد آمریت است. به محض اینکه تئوری به کار گرفته شود، بدون اینکه سبب هیاهویی در کنار پاسخ به نیازهای کاملاً متفاوتی شود، بر ضد امکان ناپذیری دست یافتن به حداقل نتیجه عملی ممکن حرکت می‌کند. به همین دلیل است که تصور رفورم reform بسیار احمقانه و ریاکارانه است. رفورم یا توسط مردمی طراحی شده که مدعی نمایندگی بوده، و پیشه سخنگویی به نام دیگران را برگزیده‌اند - که این خود نوعی توزیع و تقسیم آمریت، یعنی توزیع قدرتی است که توسط افزایش سرکوب مضاعف می‌شود - و یا توسط کسانی درخواست

بوده‌ای.» این دقیقاً همان چیزی است که درباره زندان جالب توجه و مجذوب کننده است: این حقیقت که، برای یک بار، آمریت پنهان نبوده و ماسکی به صورت ندارد. آمریت در اینجا خود را به صورتی غیرانسانی، ستمگرانه و در پایین ترین شق خود به نمایش می‌گذارد، جایی که اعمالش هم زمان ناب و کلاً «قابل توجیه» می‌نماید، چرا که اطرافش را فرمول بندی‌های اخلاقی احاطه کرده‌اند: از اینرو، آمریت ستمگری ناپخته خود را به عنوان تسلط خوبی بر بدی، و نظم بر بی‌نظمی متظاهر می‌سازد.

ژیل دلز: اما عکس قضیه نیز صادق است. نه تنها با زندانیان مانند کودکان رفتار می‌شود، بلکه با کودکان نیز مانند زندانیان رفتار می‌کنند. از این نظر مدارس تا حدودی و کارخانه‌ها بیشتر مانند زندان هستند. انسان می‌تواند فقط ببیند که چگونه کارگران وارد کارخانه رنو Renault می‌شوند. و یا جای دیگر: علامت سه ستاره برای رفتن به دستشویی در طول روز. شما کتابی را ملاحظه می‌کنید که در قرن هجدهم توسط جرمی بنتام Jeremy Bentham نوشته شده که او در آن پیشنهاداتی برای رفورم در زندان می‌دهد. در این رفورم بلندمرتبه، او در صدد تأسیس نظامی گردشی بود که توسط آن زندان اصلاح شده می‌توانست به صورت یک الگو استفاده شود. در این الگو فرد می‌تواند به صورتی نامحسوس از مدرسه به کارخانه، از کارخانه به زندان و بالعکس حرکت کند. همین جاست که شما با ماهیت رفورمیسم و رفورم نمایندگی شده روبرو هستید. برعکس، زمانی که مردم خود برای خود صحبت کرده و عمل کنند، دیگر نه مخالفتی با یک نمایندگی، حتی شکست خورده آن، در برابر دیگری می‌کنند، و نه مخالفتی با نمایندگان دیگری در برابر نمایندگان دروغین آمریت خواهند کرد. به عنوان مثال، من به خاطر دارم که یک بار شما به من گفتید که هیچ عدالت مردمی در برابر عدالت رسمی و قانونی وجود ندارد که در سطحی متفاوت فعالیت نماید.

میشل فوکو: من فکر می‌کنم در پس تنفری که مردم از عدالت، قضات، دادگاه‌ها و زندانها دارند، انسان باید این تشخیص را بدهد که نه فقط پندار عدالتی دیگر-بهرتر و عادلانه‌تر- وجود دارد، بلکه قبل از هر چیز، مکانی وجود دارد که در آن آمریت به نام و به بهای مردم عمل می‌کند. مبارزه علیه قوه قضائیه، مبارزه علیه ساختار قدرت است؛ و من تصور نمی‌کنم که این مبارزه‌ای باشد علیه ناعدالتی، یا علیه ناعدالتی دادگاه‌ها برای کارکرد بهتر تشکیلات قضایی. با این حال این مسئله قابل توجه است که هر زمان شورش، طغیان، و یا سرکشی‌ای وجود دارد، هدف همیشه نظام قضائی، همراه با ساختار مالیاتی، ارتش و دیگر اشکال قدرت است. فرضیه من اینست، و این فقط یک فرضیه است، که دادگاه‌های مردمی، مثلاً، در زمان انقلاب، راهی بود برای «خرده بورژوازی» متحد با توده‌ها برای بهبود بخشیدن به حرکت مبارزه علیه عدالت. و برای تسخیر مجدد آن یک نظام دادگاهی پیشنهاد می‌شد که اشاره به عدالتی داشت که می‌توانست منصف باشد، و به قاضی‌ای اشاره می‌کرد که می‌توانست منصفانه قضاوت کند. شکل واقعی یک دادگاه متعلق به یک ایدئولوژی مشخص عدالت است: یعنی ایدئولوژی بورژوازی.

ژیل دلز: اگر ما شرایط واقعی را در نظر بگیریم، آمریت ضرورتاً منظری کلی و جهانی دارد. منظور من این است که همه اشکال متعدد کنونی سرکوب، از نظرگاه آمریت، به آسانی عمومیت یافته‌اند: سرکوب

نژادپرستان علیه مهاجرین، سرکوب در کارخانجات، سرکوب در تدریس، و در کل، سرکوب جوانان. منبع همه این اشکال سرکوب را نباید فقط در عکس العمل ماه می ۱۹۶۸ م. در فرانسه، بلکه باید در هماهنگی تدارک و تشکیلات آینده‌ای نزدیک جستجو نمود. سرمایه‌داری فرانسه نیاز مبرمی به یک «بیکاری» سیال دارد، و ماسک لیبرال و پدرسالارانه کار برای همه را می‌سازد. از این منظر است که آنها به اتحاد دست خواهند یافت: محدودیت مهاجرت، که زمانی سخت‌ترین و بی‌حاصل‌ترین کارها به مهاجرین واگذار می‌شد؛ سرکوب در کارخانجات، چرا که به بهانه بازپس دادن کارها به فرانسویان «طعم» کارهای سخت‌تر را به آنان می‌چشانند. مبارزه علیه جوانان و سرکوب آموزش و پرورش، چرا که اگر تقلیلی در نیاز به جوانان در بازار کار بوجود آید سرکوب پلیسی کارآمدتر خواهد بود. همه دستجات حرفه‌ای و ادار خواهند شد که به صورت پیشرفته‌ای دقیقاً عملکردی مانند پلیس داشته باشند: اساتید، روانپزشکان، انواع مختلف تحصیل‌کرده‌ها، و غیره. این چیزی است که شما مدتها پیش به آن اشاره کردید، و به نظر غیرممکن می‌نمود: تقویت همه ساختارهای تحدید. از اینرو، در رویارویی با این سیاست جهانی ساختار قدرت، نیروهای محلی بوجود آمده‌اند: اعمال خنثی سازی، همراه با دفاع فعال و گاهی پیشگیرانه به کار گرفته می‌شوند. این وظیفه ما نیست که به آن چیزی عمومیت دهیم که فقط می‌تواند در سطح آمریت عمومیت پیدا کند، و در سطح خود ما فقط با اصلاح مجدد اشکال نمایندگی مرکزگرایی و سلسله مراتب امکان عمومیت دارد. آنچه را ما باید انجام دهیم بنا نهادن اتحادهای افقی horizontal ties است: یک نظام تمام عیار شبکه‌ها و پایگاه‌های مردمی. و این کاری است بسیار مشکل. در هر صورت، برای ما واقعیت شامل سیاست به معنای سنتی رقابت و توزیع آمریت نیست، آن چیزی که نمایندگی توسط حزب کمونیست یا اتحادیه‌های کارگری آن نامیده می‌شود. واقعیت آن چیزی است که در کارخانجات، مدارس، سربازخانه‌های ارتش، زندانها و مراکز پلیس روی می‌دهد. از این جهت است که عمل نیازمند اطلاعاتی است کاملاً متفاوت از آنچه توسط روزنامه‌ها به دست می‌آید (مثلاً، اطلاعاتی که توسط آژانس خبری لیبراسیون Agence de Presse Liberation فراهم می‌آید).

میشل فوکو: آیا این مشکل، اضطراب و پریشانی ما دریافتن اشکال مناسب مبارزه، از این حقیقت ناشی نمی‌شود که ما هنوز کاملاً نمی‌دانیم که آمریت چیست؟ به هر حال، برای اینکه ما بفهمیم استثمار چیست، می‌بایستی تا قرن نوزدهم صبر می‌کردیم. شاید ما هنوز نمی‌دانیم آمریت چیست. شاید مارکس و فروید هم، برای درک آمریت به ما، کمکی کافی نیاوردند: آمریتی که بسیار مبهم است، هم محسوس است و هم نامحسوس، هم آشکار است و هم پنهان و همه جا را احاطه کرده است. یقیناً تئوری دولت، و تجزیه و تحلیل‌های سنتی تشکیلات و سازمان‌های دولتی بحث دقیقی را از همه حوزه‌های عمل و کارکرد آمریت ارائه نمی‌دهند. این یکی از ناشناخته‌ها و مجهولات امروز است: چه کسی آمریت را اعمال می‌کند؟ کجا عمل می‌شود؟ ما به خوبی می‌دانیم چه کسی استثمار می‌کند، منافع به کجا می‌روند، بین چه دستهای

بیشتر موارد، مارکسیزم مسئله را برحسب مصلحت و سود مطرح می‌کند (قدرت و آمریت در دست طبقه مسلطی است که در ارتباط با سود و مصلحت تعریف می‌گردد). این سؤال بلافاصله در ذهن انسان خطور می‌کند که: چرا مردمی که واقعا سودی ندارند پیروی کرده و حتی، با گدایی برای بخشی کوچک، به شدت از آمریت حمایت می‌کنند؟ آیا می‌توان گفت که، در ارتباط با سرمایه‌گذاری investment، هم اقتصادی و هم ناخودآگاه، مصلحت آخرین حرف نیست؟ سرمایه‌گذاری‌های دیگری مانند خواستها وجود دارند که توضیح دهنده این امر هستند که چگونه در برخی موارد انسان می‌تواند آرزومند باشد - نه بر ضد مصلحت خود، چرا که سود و مصلحت همیشه در جایی یافت می‌شود که خواسته‌ها آنرا قرار دهند - بلکه خواسته‌هایی در سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر از آنچه سود و مصلحت فرد است. از این طریق است که ما می‌توانیم فریاد رایش Reich's cry را تفسیر کنیم: نه، توده‌ها تحمیل نشدند، آنها در آن زمان آرزوی فاشیسم را داشتند! سرمایه‌گذاری خواسته‌هایی وجود دارند که شکل دهنده آمریت‌اند، آنرا منتشر می‌کنند، و شرایطی را بوجود می‌آورند که آمریت می‌تواند در سطح یک پاسبان موقتی و یا در سطح یک نخست‌وزیر رشد کند. هیچ تفاوتی در طبیعت و ذات آمریت یک پاسبان موقتی و یک نخست‌وزیر وجود ندارد. سرمایه‌گذاری‌های خواسته‌ها، بر روی بدنه اجتماع، توضیح دهنده این مسئله است که چرا احزاب یا اتحادیه‌های صنفی، که می‌توانند و یا باید سرمایه‌گذاری‌های انقلابی، تحت نام مصلحت طبقاتی، داشته باشند، می‌توانند سرمایه‌گذاری‌های اصلاح طلبانه یا کاملاً ارتجاعی در سطح خواسته‌ها داشته باشند.

میشل فوکو: همانطور که شما گفتید، ارتباط میان خواسته‌ها، قدرت، و مصلحت خیلی پرنج و پیچیده‌تر از آنست که معمولاً تصور می‌شود، و ضرورتاً کسانی که آمریت را اعمال می‌کنند کسانی نیستند که بهره‌ای از آن می‌برند، درحالی‌که کسانی که سود و مصلحت‌شان در اعمال آمریت است آنرا ندارند. معذک خواست آمریت متقابلاً و به شیوه‌ای منحصر به فرد با قدرت و سود و مصلحت درهم آمیخته و برهم اثر می‌گذارند. چنین پیش آمده که توده‌ها، در زمان فاشیسم، خواهان کسانی باشند که اعمال آمریت کنند: کسانی که با آنها در تضاد نباشند، چرا که آمریت بر روی آنها و به بهای فدا شدن، کشتار و قتل عام آنها اعمال می‌شد. اما باز آنها خواهان همین آمریت بودند: آنها خواهان اعمال چنین قدرتی بودند.

هنوز این اثر متقابل قدرت و خواسته به خوبی درک نشده. زمانی طولانی لازم بود تا استثمار درک شود. خواسته‌ها همیشه در مسائل دخالت داشته و هنوز هم دارند. شاید مبارزات کنونی، همراه با تئوری‌های منقطع محلی و منطقه‌ای تعمیم یافته در درون و به عنوان بخشی از این مبارزات، شروع بی بردن به این مسئله باشد که آمریت چگونه عمل می‌کند.

بقیه در صفحه ۲۳۹

ردوبدل شده و کجا مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شوند، اما در مورد آمریت... این مسئله کاملاً روشن است که کسانی که حکومت می‌کنند آنهایی نیستند که قدرت را در دست دارند. اما اندیشه «طبقه حاکم» ruling class نه چندان روشن است و نه چندان با دقت شرح داده شده. عباراتی مانند «تسلط داشتن»، «حکومت کردن»، «دستور دادن»، «گروه در قدرت»، «ماشین دولتی»، و غیره، شکل دهنده کاملی از ارتباطات متقابل ایده‌هایی هستند که باید تجزیه و تحلیل گردند. به صورتی مشابه، بی بردن به این مسئله ضروری است که قدرت تا کجا و در چه مسیری به کار گرفته می‌شود - توسط چه تقویت کننده‌هایی و در چه سطحی از سلسله مراتب، کنترل، نظارت، تحریم، و اجبار. هر کجا آمریت هست، اعمال می‌شود. صریحاً بگویم، هیچ کس تنها منبع قدرت نیست. با این وجود، قدرت همیشه، در بعضی جهات، اعمال می‌شود - با برخی از مردم در یک طرف و دیگران در طرف دیگر. ما دقیقاً نمی‌دانیم چه کسی قدرت دارد، ولی می‌دانیم چه کسانی آنرا ندارند. اگر خواندن کتاب‌های شما برای من حیاتی بوده‌اند (از نیچه و فلسفه Nietzsche et la philosophie گرفته تا کتابی که به پیش بینی من تحت عنوان سرمایه‌داری و اسکیزوفرنی: ضد اودیپ Capitalisme et schizophrénie: L'Anti Oedipe خواهد بود)، به این خاطر است که به نظر می‌رسد آنها راه درازی را برای مطرح کردن این مسائل طی نموده‌اند: از مفاهیم قدیمی «مدلول» signified، «دال» signifier، و غیره گرفته تا موضوع آمریت، قدرت، نابرابری، و مبارزات آنها. هر مبارزه‌ای در اطراف مکان ویژه‌ای از قدرت رشد می‌کند (یکی از مراکز پیشمار آمریت مانند یک رئیس دون پایه، نگهبان یک طرح خانه‌سازی، یک بازرس زندان، یک قاضی، یک مقام رسمی اتحادیه کاری، سردبیر یک روزنامه). و اگر این مبارزه‌ای است برای تعیین موقعیت این مراکز آمریت، مطرح کردن آنها در انظار عمومی، و غیره، به این دلیل نیست که هیچ کس قبلاً از آنها آگاهی نداشته، بلکه به این دلیل است که صحبت درباره موضوع، وادار کردن شبکه تشکیلاتی اطلاعات برای ذکر نام آنها، گفتن اینکه چه کسی چه کاری کرده، و نشان دادن هدف آنها، آغاز کند کردن حرکت آمریت است: این یکی از اولین قدمها به طرف دیگر مبارزات علیه آمریت است. از اینرو، به عنوان مثال، اگر بحث‌هایی مانند زندانیان و پزشکان زندان مبارزاتی واقعی هستند، به این دلیل است که آنها، حداقل برای یک لحظه، آمریت را از صحبت کردن در مورد زندانیان باز می‌دارند: از قدرتی که در شرایط فعلی منحصراً در اختیار حکومت و موافقین اصلاح طلب آن است. بحث در مورد مبارزات در تضاد با ناخودآگاه نیست، بلکه در تضاد با چیزهایی است که پنهان هستند. به نظر می‌رسد که این امر از اهمیت کمتری برخوردار باشد. اما اگر از اهمیت بیشتری برخوردار بود؟ مجموعه کاملی از ابهامات مربوط به «نادیده‌ها»، «سرکوب‌ها»، و چیزهای «ناگفته» وجود دارند، که اجازه نوعی «روانکاوی» کم ارزش را به چیزهایی می‌دهند که می‌بایستی هدف مبارزه باشند. شاید دسترسی به اسرار پنهان مشکل‌تر از دسترسی به ناخودآگاه باشد. در موضوعی که امروزه هنوز گرازا به گوش می‌رسد: «نویسندگی سرکوب شده است»، و «نویسندگی مستقیماً خرابکارانه است»، برای من آشکار کننده تعدادی معین از اعمالی است که می‌بایستی شدیداً تکذیب گردید.

ژیل دلز: همانطور که شما مطرح کردید: این روشن است که چه کسی استثمار می‌کند، سود می‌برد، و حکومت می‌کند. اما آمریت چیزی است که بیش از اینها منتشر و پراکنده شده. فرضیه من این است: در

روشنفکر و قدرت:

ژیل دلز: از اینرو، من به سوال خود بازمی گردم: جنبش انقلابی کنونی دارای مراکز متعددی است، و دلیل این امر ضعف یا عدم کفایت نیست؛ چرا که، در حقیقت، برخی از عمومیت بخشیدن ها متعلق به ساختار قدرت و ارتجاع است. به عنوان مثال، ویتنام فشار محلی قدرتمندی را فراهم می سازد. چگونه شبکه ها و گره های کور میان این نقاط ناپیوسته، از کشوری به کشور دیگر، یا درون يك کشور، می توانند درك شوند؟

میشل فوکو: این ناپیوستگی های جغرافیایی که شما به آنها اشاره می کنید می توانند چنین معنی دهند: زمانی که فرد بر ضد استثمار مبارزه می کند، این پرولتاریا است که نه تنها مبارزه را رهبری می کند، بلکه هدف ها، روش ها، مکان ها و ابزار مبارزه را نیز تعریف می نماید. ائتلاف با پرولتاریا، به معنی پیوستن به او در موقعیت ها، ایدئولوژی، و شرکت در شیوه های مبارزه اوست. از اینرو، این مبارزه پراکنده و منتشر می گردد. اما اگر مبارزه علیه آمریت و قدرت باشد، آنوقت همه کسانی که قربانی سوءاستفاده آمریت هستند، همه کسانی که آنرا غیرقابل تحمل تشخیص می دهند، درجایی درگیر مبارزه می شوند که خود آنجا هستند و از طریق فعالیت ها (یا عدم فعالیت ها)ی خود به مبارزه می پردازند. با شرکت در این مبارزه که متعلق به خود آنهاست، با آگاهی کامل از هدف و روش مبارزه، آنها وارد فرآیندی انقلابی می شوند. البته اگر آمریت به همان صورتی که هست اعمال شود، به عنوان متحد پرولتاریا، آنها باید به طور قطع بر استثمار سرمایه داری بافشاری کنند. آنها واقعا در خدمت هدف انقلاب پرولتاریا بوده و صریحا

درجایی مبارزه می کنند که با ستم و بیداد روبرو هستند. زنان، زندانیان، سربازان، بیماران بیمارستان ها و... شروع به مبارزه ویژه ای بر ضد اشکال ویژه آمریت، فشار یا کنترلی نموده اند که در برابرشان قرار گرفته است. این مبارزات بخشی از جنبش انقلابی کنونی است که آنها را آماده اصلاحات اساسی و بنیانی، بدون مصالحه یا رفورم، و بدون تلاشی برای تقسیم کردن همان آمریت با، حداکثر، تغییر رهبری می کند. و این مبارزات تاحدی در پیوند با جنبش انقلابی پرولتاریا است که می بایستی با همه ابعاد کنترل و فشاری که در ارتباط با همان آمریت است بجنگد.

این بدان معناست که یقیناً عمومیت مبارزه به شکلی که شما قبلاً به آن اشاره کردید کسب نخواهد شد: یعنی عمومیت بخشیدن تنوریک در شکل «حقیقت» truth. آنچه سازنده عمومیت مبارزه است نظام قدرت و تمام اشکال کاربرد آمریت است.

ژیل دلز: و این حقیقت که ما حتی نمی توانیم بدون روبرو شدن با این انتشار جمعی کاری انجام دهیم، و اینکه از آن نقطه به بعد شخص، از معتدل ترین دعاوی یا خواسته ها، به طرف خواست بوجود آوردن يك انفجار کشیده خواهد شد. از این طریق، هر دفاع یا حمله انقلابی مجدداً به مبارزه کارگران پیوند خواهد خورد.

□ زیرنویس

۱. مارسل پروست Marcel Proust رومان نویس و منتقد فرانسوی ۱۸۷۱-۱۹۲۲ م. مترجم.
۲. پلین Pleven دادستان فرانسه، بنیان گذار يك رشته رفورم در پاسخ به اعتصاب غذای زندانیان بود.